

سیر تاریخی نوسازی سیاسی در افغانستان معاصر

سید محمد جمال موسوی^۱

چکیده

رسیدن به توسعه بدون نوسازی سیاسی امری ناتمام است. نوسازی سیاسی از مباحث مطرح و روز جوامع در حال توسعه بوده که زمینه‌ی پیشرفت یک کشور در عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی را مهیا می‌کند. در تاریخ معاصر افغانستان تلاش‌هایی برای نوسازی و توسعه سیاسی صورت گرفته است. هدف این نوشتار بررسی سیر تاریخی نوسازی و چگونگی روند آن در افغانستان است. روش بررسی توصیفی تحلیلی براساس آورده‌های کتابخانه‌ای است. یافته‌ها نشان می‌دهد که تلاش برای نوسازی سیاسی از دهه هفتم قرن نوزدهم آغاز و با فراز و فرودهایی تا زمان حاضر ادامه یافته است. فعالان این عرصه روشنفکران و نخبگان جامعه به‌ویژه جریان مشروطه‌خواه بوده اما حاکمیت‌های سیاسی تلاش بسیار کرده اند تا بازی‌گردان اصلی باشند و همانان نیز مانعی مهم در نیل به نوسازی و توسعه سیاسی در افغانستان بوده‌اند. نتیجه‌ی امر عدم پیشرفت این کشور در دیگر عرصه‌ها از جمله توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بوده است.

واژگان کلیدی

نوسازی سیاسی؛ افغانستان، توسعه سیاسی، مشروطه.

۱. دکتری تاریخ تمدن و استادیار همکار جامعه المصطفی العالمیه

مقدمه

نظام سیاسی شکل و ساخت قدرت دولتی و همه نهادهای عمومی، اعم از سیاسی، اداری، نظامی، مذهبی و چگونگی کارکرد این نهادها و قوانین و مقررات حاکم بر آنهاست. (عبدالحمید ابوالحمد، ۱۳۷۶، ص ۱۹۷) همه جوامع بشری دارای نوعی از نظام و ساختار سیاسی بوده‌اند این نظام‌های سیاسی اما در طول تاریخ جوامع بشری همواره در حال توسعه و نوسازی بوده است.

نوسازی سیاسی یکی از وجوه نوسازی کلی جامعه انسانی است. هدف از نوسازی سیاسی گسترش و توسعه ظرفیت و توانایی دستگاه حکومت است. به گونه‌ای که به اندازه‌ی لازم انعطاف‌پذیر باشد تا بتواند از عهده‌ی تقاضاهایی که از آن می‌شود برآید و وظایف خود را به نحو ممکن انجام دهد. از دید برینگتون مور، نوسازی سیاسی عبارت از عقلانی شدن دستگاه حکومت و تخصص‌گرایی، غلبه ضوابط بر روابط، تشکیل و تمایز ارگان‌های حکومتی، تحقق پارلماناریسم، شرکت فعال شهروندان در نظام حکومتی است. (بیات، ۱۳۸۱، ص ۵۱۱) بسیاری از صاحب نظران بر این باورند که نوسازی سیاسی در مقابل سنت‌گرایی قرار دارد و جامعه‌ای به توسعه‌ی سیاسی دست می‌یابد که از حالت سنتی خارج شود. در فرایند نوسازی شاهد افزایش قدرت مرکزی و تضعیف منابع سنتی قدرت، متنوع و تخصصی شدن تأسیسات سیاسی و مشارکت عموم مردم در سیاست هستیم که به نوعی از ویژگی‌های فرایند نوسازی هم به حساب می‌آیند.

بحث نوسازی و توسعه سیاسی از مباحث مهم در کشورهای در حال توسعه و در حال گذار از سنت به مدرنیسم مانند افغانستان هست. به‌ویژه این که پیشرفت‌های که نزدیک به دو دهه‌ای اخیر در زمینه‌های دموکراسی، مدرنیزاسیون و دولت‌سازی در افغانستان صورت گرفته را می‌توان گامی مهم به سوی نوسازی و توسعه سیاسی در این کشور دانست. بحث نوسازی و توسعه سیاسی در دوره معاصر مورد توجه بسیاری از صاحب‌نظران کشورهای جهان سوم و منطقه از جمله ایران، ترکیه و افغانستان بوده است. میزان موفقیت و کامیابی هریک از این کشورها در دستیابی به نوسازی و توسعه سیاسی متفاوت بوده است که تابع برخی عوامل بوده است که تعدادی از آنها مشترک و برخی عوامل خاص این کشورها می‌باشد. در این میان نوسازی و توسعه سیاسی در افغانستان نسبت به دو کشور ایران و ترکیه تا رسیدن به نقطه مطلوب هنوز راه دشواری را فراروی خود دارد.

با تأمل در پیشینه و کارنامه‌ی پدیده‌ی نوسازی و توسعه سیاسی در افغانستان، مهم‌ترین

پرسشی که به ذهن می‌آید کندی پروسه‌ی دموکراسی و عقیم ماندن پدیده‌ی «دولت مدرن» و «نوسازی» می‌باشد. ناتمامی دولت ملی و نا برخورداری این دولت‌ها از عناصر، ماهیت و خصوصیات پالایش‌یافته‌ی مدرن، فرصت‌های تاریخی رشد و پیشرفت را در حوزه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فکری و فرهنگی از نسل‌های این سرزمین گرفته است. فهم بهتر علل و عوامل این امر نیازمند بررسی سیر تاریخ نوسازی و توسعه سیاسی در این کشور است که این نوشتار تلاش دارد به آن بپردازد.

نخستین رگه‌های تحول سیاسی به معنای مورد نظر در افغانستان در دهه‌ی هفتاد قرن نوزدهم میلادی، در دوره‌ی شیرعلی خان (۱۸۷۹=۱۸۶۳م) و اقدامات اصلاحی وی قابل ردیابی است.

(رشتیا، ۱۳۷۷، ص ۱۸۳/غبار، ۱۳۸۳، ص ۵۹۳) نوسازی در افغانستان در مفهوم تاریخی خود عبارت است از نوسازی ارتش، امور اداری، ایجاد حکومت مرکزی، ایجاد سیستم مالیاتی جدید، تأسیس آموزش و پرورش مدرن و توسعه شبکه حمل و نقل در این کشور. دلیلی که این اصلاحات را نمودی از توسعه سیاسی بنامیم، سرشت و نتیجه‌ی آن که گسترش اقتدار دولت مرکزی و پیدایی نهادهای جدید است، می‌باشد.

نظام‌های سیاسی افغانستان

بحث پیرامون نظام‌های سیاسی در افغانستان را باید از زمان برآمدن احمدشاه ابدالی (۱۷۷۲-۱۷۴۷م) پی گرفت. از آن زمان تاکنون این کشور نظام‌های سیاسی متعددی را تجربه کرده است. اگر بخواهیم این نظام‌های سیاسی را دسته‌بندی کنیم می‌توان از سه نوع نظام سلطنتی مطلقه، نظام مشروطه و جمهوری نام برد که در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان آنها را به دو دوره قبل از مشروطه و مشروطه تقسیم کرد؛ اما نکته قابل یادآوری این است که در طول تاریخ معاصر افغانستان به‌ویژه از آغاز حکومت احمدشاه ابدالی (۱۷۴۷م) تا زمان امان‌الله خان (۱۹۱۹م) مساله حکومت‌داری به عنوان موضوعی همگانی مطرح نبوده و بیشتر شکل نظام سلطنتی مطلقه را داشته است.

نظام سیاسی پیش از مشروطه:

ساختار سیاسی حاکم از دوره‌ی احمدشاه ابدالی تا دوره‌ی شاه امان الله (۱۹۲۹-۱۹۱۹م) را می‌توان جزء نظام سیاسی پیش از مشروطه، یعنی نظام سلطنتی مطلقه تلقی کرد که ویژگی آن

قدرت سیاسی نامحدود حاکمان، عدم پاسخگویی آنان به کسی یا قانونی و موروثی بودن قدرت است. به لحاظ نظری، در چنین نظامی، حاکم در اعمال قدرت کامل بر سرزمین زیر فرمانش دارای اختیار و توان مطلق است، اما در عمل، سلطنت خودکامه را گروه های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی موجود در قلمرو، مانند اشراف، خوانین، روحانیون و نظامیان مهار کرده و شکل می دهند.

احمدشاه ابدالی که از سرداران نادر افشار (۱۷۴۷-۱۷۳۶م) بود، پس از قتل وی و اطمینان از حمایت نیروهای نظامی افغان لشکر نادر و برخی سران قبایل پشتون که بیشتر از درانی ها بودند در قندهار تاج گذاری کرد (حسینی، ۱۳۷۴، ص ۵۱) و نظام سیاسی خود را براساس عناصر قبیله ای پایه گذاری کرد. وی پس از آن که پایه قدرتش را تثبیت ساخت درصدد انحصار قدرت و حاکمیت در درون قبیله ابدالی برآمد. احمدخان با واگذاری تمام مناصب و وظایف مهم حکومتی به ابدالی ها، تلاش داشت قدرت را در درون قبیله خود حفظ و توسعه دهد. (فرهنگ، چ ۱، ۱۳۷۴، ص ۱۰۶) او با استفاده از نیروی نظامی، منابع قدرت را در قوم و خانواده خود متمرکز ساخت. اراده ی شخصی او بر همه امور حاکم بود و تمام نهادهای سیاسی و دولتی که در ظاهر وجود داشتند زیر نظر او فعالیت می کردند. تمام کارگزاران حکومتی عوامل اجرایی فرامین او بودند و حتی روحانیان و قضات دولتی جز به فرمان او قادر به هیچ کاری نبودند.

نظام سیاسی حکومت احمدشاه ابدالی، نظامی قومی و قبیله محور بود. در چنین نظامی رابطه ی تنگاتنگی بین دولت، قوم و قبیله برقرار است. حاکم برای تثبیت و حفظ قدرت سیاسی خود به حمایت های قومی و قبیله ای و قوم و قبیله هم برای حفظ برتری خود بر سایر اقوام نیازمند حمایت قدرت سیاسی است. این رابطه دو سویه به نوعی تبعیض قومی میان اقوام کشور می انجامد. این سیاست تبعیض قومی در دوره ی احمدشاه و حاکمان پس از او به شدت اعمال شد. تصاحب اراضی مرغوب اقوام غیر پشتون و واگذاری آن ها به پشتون ها، وضع انواع مالیات های سنگین و کمرشکن در برابر معافیت های مالیاتی پشتون های درانی از بسیاری از مالیات ها، برخی از مصادیق اعمال این سیاست تبعیض قومی بود. اعمال این سیاست تبعیض آمیز توسط احمدشاه و زمامداران پس از وی زمینه های بی اعتمادی و اختلاف میان اقوام مختلف و واگرایی اجتماعی در جامعه افغانستان را به دنبال آورده است و پیامدهای آن هنوز در این کشور هویداست.

نظام سیاسی قبیله ای و قوم محور و همراه با تبعیض سیاسی علیه دیگر اقوام که احمدشاه ابدالی پایه گذاری کرد، الگوی حکومتی زمامداران پس از وی قرار گرفت و در دوره ی عبدالرحمن

خان (۱۹۰۱-۱۸۸۰م) با شدت تمام اعمال گردید. عبدالرحمن ریاست تمام نهادهای دولتی را برعهده داشت و تمام امور حکومتی زیر نظر مستقیم او اداره می‌شد. از دستگاه جاسوسی فوق-العاده خشنی استفاده می‌کرد که حتی افراد درون یک خانواده هم جرئت اظهار نظر مخالف علیه او را نداشتند. به گونه‌ای که مردم از ترس زندان‌های وی و شکنجه‌های قرون وسطایی آن، حتی چند روز پس از مرگش جرئت بیان خبر مرگ او را نداشتند. (غبار، ۱۳۸۳، ص ۶۶۹)

تلاش‌ها برای تحول نظام سیاسی

الف- اقدامات امیر شیرعلی خان

شیوه‌ی حکومتداری که از زمان احمدشاه ابدالی پی ریخته شده بود با کمی کش و قوس تا اوائل قرن بیستم ادامه داشت تا این که در دهه‌ی اول این قرن به دلیل برخی اصلاحات و پیدایی اندیشه‌های جدید، بسترهای لازم برای برخی حرکت‌های اصلاحی در ساختار نظام سیاسی افغانستان به وجود آمد.

اقدامات شیرعلی خان (۱۸۷۹-۱۸۶۳م) را می‌توان سرآغاز این تحولات دانست. وی پس از غلبه بر رقبای داخلی زمینه را برای اجرای برخی برنامه‌های اصلاحی مدنی و عمرانی در کشور مناسب دید. اصلاح ارتش، نظام مالیاتی، تشکیل هیئت دولت و تقسیم وظایف دولتی، تاسیس مدارس جدید و انتشار نشریه از مهم‌ترین برنامه‌های اصلاحی شیرعلی خان بود. برخی صاحب‌نظران بر این باورند که اصلاحات وی متأثر از شیوه حکومتداری انگلیسی‌ها بوده است که امیر در جریان سفرش به هند آن را از نزدیک دیده است. (فرهنگ، ۱۳۷۴، ص ۳۳۱) برخی دیگر البته معتقدند که راهنمایی‌ها و تلاش‌های سید جمال‌الدین در این امر موثر بوده است. (رشتیا، ۱۳۷۷، ص ۲۴۲) گفته می‌شود که سید جمال هنگام خروج خود از کابل تمام ایده‌ها و برنامه‌های اصلاحی خود را به شیرعلی خان ارائه کرد و امیر هم قول تطبیق آن را به وی داد. (غبار، ۱۳۸۳، ص ۵۹۳)

مهم‌ترین موارد اصلاحی پیشنهادی سیدجمال اصلاحات نظامی، تشکیل کابینه، ایجاد مدارس نوین و انتشار نشریه بوده است. اهمیت اصلاحات نظامی در این بود که اقتدار یک دولت منوط به داشتن قدرت نظامی کافی است تا هم امنیت داخلی را تأمین کند و هم برابر بیگانگان و متجاوزان بایستد. گفتنی است که تا پیش از آن در افغانستان نیروی نظامی به طور غیر منظم وجود داشت و بیشتر متشکل از جنگاوران قبایلی بود که در مواقع نیاز جمع می‌شدند و بیشتر از

این که تابع شاه باشند تابع دستورات روسا و خوانین قبایل بودند. تشکیل دولت همگامی در جهت توسعه نظام سیاسی و مشارکت اقوام در قدرت بود که نمایندگانی از اقوام مختلف در آن حضور داشتند. (همان، ص ۵۹۵)

گرچه در کل اصلاحات شیرعلی خان موفقیت‌آمیز نبود، اما می‌توان آنها را یکی از نقاط روشن و طلایی در تاریخ معاصر افغانستان محسوب کرد. وی پایه‌های اولیه و ضروری اصلاحات و توسعه را در کشور بنیان گذاشت. به لحاظ شخصیتی شیرعلی خان بیشتر از آن که سیاستمداری ماهر باشد فردی متجدد اما فاقد درایت و تدبیر امور بود و با اتخاذ سیاست‌هایی در حوزه‌ی داخلی و خارجی، کشور را در سراشیب سقوط قرار داد، از این‌رو تا مدت‌ها پس از او گامی در جهت اصلاحات در کشور برداشته نشد.

ب - اقدامات عبدالرحمان خان

پس از تجاوز دوم انگلیس (۱۸۸۰-۱۸۷۸م) به افغانستان و تحولات ناشی از آن، در نهایت در توافق با انگلیسی‌ها عبدالرحمان برادرزاده‌ی شیرعلی خان به قدرت رسید. وی عناصر مهم حاکمیتی مانند سیاست خارجی و تعیین مرزهای جغرافیایی کشور را به انگلیسی‌ها واگذار کرد تا در مقابل آن دست بازی در اداره‌ی مطلق‌العنان کشور داشته و از حمایت انگلیسی‌ها برخوردار باشد. او جهت تحقق تقویت قدرت مرکزی الگوی حکومتی شیرعلی خان را که همراه با مشارکت اقوام و گروه‌ها بود کنار گذاشت و خود نظارت و اداره تمام دوایر دولتی را برعهده گرفت. (غبار، ۱۳۸۳، ص ۶۴۳)

او چارچوب سخت‌گیرانه‌ای را که مبتنی بر شاه محوری و قبیله سالاری بود، در امر اداره داخلی کشور در پیش گرفت و به‌به شدت سیاست مهار روحانیان و خوانین اقوام و نیز سرکوب مخالفان را در پیش گرفت. (رحیمی، ص ۹۷) در دوره او نظام‌های قبیله‌ی و ملوک‌الطوایفی به دولت متمرکز قبیله‌ای تغییر یافت، و امیرنشین‌های شمال افغانستان (بدخشان، قطغن و بلخ) و مردمان هزاره که از تبعیت دستگاه امیر تمرد کرده بودند، با وسایل جبر و شکنجه به اطاعت از دولت او درآورده شدند.

این شیوه حکومت‌داری عبدالرحمان خان با نظام فئودالی که از دوران احمدشاه بنا نهاده شده بود تعارض داشت. عبدالرحمان خان برای از بین بردن فئودال‌ها و قدرت‌های محلی از هر تاکتیک و وسیله‌ای بهره گرفت و با قساوت و بیرحمی بسیار سرانجام موفق به تمرکز قدرت در

مرکز گردید. (موسوی، ۱۳۷۹، ص ۱۵۶)

با نگاهی کلی به دو دهه حاکمیت عبدالرحمان خان در صحنه قدرت دادن القاب و عناوینی همچون اصلاح گر و معمار از سوی برخی از مورخان خارجی و داخلی اما وی هیچ گونه اندیشه اصلاحی در سر نداشت. اصلاحات او از هیچ ایدئولوژی اصلاح طلبانه‌ای نشئت نمی‌گرفت و برداشت او از تجدد کاملاً ابزاری بود، به همان سان که هدف امیر از مقابله با فتودال‌ها و تقویت ارتش نیز کاملاً ابزاری بود و تنها درصدد به اطاعت درآوردن سران قبایل، رهبران دینی و ملاکان بود که با سیاست‌های استبدادی او سر ستیز داشتند، نه حذف نظام فتودالی و زمینه‌سازی برای نظام سیاسی مدرن در افغانستان. حتی تلاش‌های او برای تشکیل یک ارتش و نیروی نظامی دائمی بیشتر برای سرکوب مخالفان و قیام‌های مردمی بود تا اقتدار و توسعه نظام سیاسی در کشور. (روا، ۲۲)

پیدایی جنبش مشروطه‌خواهی و تحقق پارلمانتاریسم

قرن نوزدهم را می‌توان قرن خیزش جنبش‌های اجتماعی و سیاسی در بسیاری از کشورهای اسلامی از جمله ایران و افغانستان دانست. دخالت‌های روز افزون استعمار در امور داخلی کشورهای اسلامی از یک سو، بیدادگری و خودکامگی حاکمان از سوی دیگر باعث شکل‌گیری جنبش‌های ضد استعماری و ضد استبدادی گردید. در ایران شاهد شکل‌گیری جنبش مشروطه تحت تأثیر عوامل خارجی و داخلی هستیم و تقریباً دو دهه بعد شاهد این جریان در افغانستان هستیم. با آن‌که سید جمال پرچم‌دار جنبش‌های ضد استعماری و ضد استبدادی در جهان اسلام بسیار زودتر از دیگر کشورها افکار اصلاحی خود را در افغانستان عرضه نمود، اما پتانسیل و تحمل درک و استفاده از نظریات سید در آن برهه در این کشور فراهم نبود. اندک اصلاحات سیاسی و اجتماعی دوره امیر شیرعلی که گفته می‌شود متأثر از برنامه‌های سیدجمال بوده (رشتیا، ۱۳۷۷، ص ۲۴۴) روزنه امیدی را در دل مردم به وجود آورد، اما طوفان استبداد و اختناق امیر عبدالرحمان افغانستان را برای چند دهه به قهقرا برد. با مرگ عبدالرحمان خان (۱۹۰۱م) تا حدودی فضای استبداد و خودکامگی از کشور رخت بر بست. تمایل امیر حبیب‌الله خان (۱۹۱۹-۱۹۰۱م) جانشین وی برای دوری جستن از نظام استبدادی پدر امید جدیدی را در دل روشنفکران و دلسوزان برای اصلاح و ساماندهی امور کشور به وجود آورد.

حبیب‌الله خان پس از رسیدن به قدرت با تظاهر به دین‌داری، شیوه ملایم‌تری را برای زمامداری در پیش گرفت و از مداخله در کارهای شخصی مردم دوری ورزید. دستگاه عریض و

طویل جاسوسی پدر را برچید، برخی زندانیان سیاسی را آزاد کرد، مجازات برخی دیگر را تخفیف داد، مالیات بدهکاران را بخشید و اجازه بازگشت تبعیدی‌های پدر را صادر کرد. (خوافی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۵۵۷) در حوزه‌ی فرهنگ مدارس جدید از جمله مدرسه حبیبیه را تأسیس و اجازه نشر مطبوعات را نیز صادر کرد. این اقدامات وی تا حدودی زمینه را برای طرح اندیشه‌های نو و افکار تازه و جریان روشن فکری فراهم آورد. او اما در حوزه‌ی سیاست خارجی همانند پدر به انگلیسی‌ها تعهد سپرد که مخالف میل آنان عمل نکند. (آدامک، ۱۳۸۴، ص ۷۶)

فضای نسبتاً بازی که در دوره او به وجود آمد باعث شد که سیاستمداران و روشنفکران کشور با امید و شور و شوق بیشتری نسبت به گذشته به اداره‌ی کشور دل ببندند و اندیشه‌ی توسعه و تحول در نظام سیاسی کشور را در سر پیورانند.

نخستین جریان روشن‌اندیشی هم در افغانستان در نتیجه اقدامات حبیب‌الله خان به‌ویژه پس از تأسیس دارالفنون یا مکتب حبیبیه در سال ۱۹۰۳ آغاز شد. این جریان که توسط آموزگاران افغانی در مکتب حبیبیه آغاز گردید، به «حلقه‌ی حبیبیه» معروف گردید. اعضای این حلقه که به نشریات خارجی از استانبول و مصر و ایران و هند دسترسی محدود داشتند، تحت تأثیر تحولات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی این کشورها از یک سو و استبداد خفقان و عقب‌ماندگی داخلی از سوی دیگر، «جمعیت سری» را تشکیل دادند که به جنبش مشروطه‌ی اول مشهور شد، (پوهنیار، ۱۳۷۹، ص ۳۶) که این سراغاز مشروطه‌خواهی در افغانستان است که می‌توان آن را حول سه محور زیر بازیابی کرد:

جمعیت سری ملی که مرکز عمده آن‌ها مدرسه‌ی حبیبیه بود و عمده‌ترین هدف آنان استقلال کشور و تغییر نظام مطلق‌العنان به مشروطه و حکومت قانون بود. این گروه از مشروطه خواهان غالباً از طریق مطالعه نشریات خارجی خصوصاً نشریات ایران، هند، ترکیه، مصر و مصاحبت با معلمان خارجی از اوضاع سیاسی و اجتماعی جهان خارج آگاهی می‌یافتند.

مشروطه‌خواهان و اصلاح‌طلبان درون دربار که خواهان اصلاحات در درون نظام سیاسی بودند. این حلقه تحت تأثیر ترکان جوان، به نام جوانان افغان به رهبری محمود بیگ طرزی با هوشیاری و محافظه‌کاری مشغول فعالیت درون دربار امیر بود. محمود طرزی که تحصیل کرده و تربیت‌یافته‌ی ترکیه بود، هم سال‌های آخر امپراتوری عثمانی و هم برآمدن ترکیه کمال آتاتورک را تجربه کرده بود، در ۱۹۰۳ از تبعید به کابل بازگشت و به دلیل تعلق به خانواده‌ی محمدزایی، در دربار امیر حبیب‌الله نقش مشاورت یافت، مغز متفکر این جریان بود. جوانان افغان آن قدر در

آب و ریشه‌ی امارت حبیب‌الله نفوذ پیدا کردند که شهزاده امان الله به فعال‌ترین عضو آن تبدیل شد.

دسته سوم از مشروطه‌خواهان را افرادی تشکیل می‌دادند که نه عضو جمعیت سری ملی بودند و نه با مشروطه‌خواهان دربار ارتباطی داشتند. آنان بیشتر گروه‌ها و افرادی از طبقات مختلف اجتماعی به‌ویژه طبقه متوسط شهری فعال در حوزه مسایل سیاسی اجتماعی بودند. (هاشمی، ۱۳۸۷، ص ۲۳۸)

در کل هریک از جریان‌ها و افراد فوق‌الذکر خواهان اصلاحات در درون کشور بودند، اما در جنبش مشروطه‌خواهی به خصوص مشروطه اول نقش اساسی و محوری را جمعیت سری ملی بر عهده داشت که البته بعدها بسیاری از مشروطه‌خواهان درون دربار و مستقل نیز به آن‌ها ملحق شدند.

جمعیت سری ملی توانست نشریه سراج‌الخبار را در ۱۹۰۵ م با موافقت حبیب‌الله‌خان انتشار دهد (حبیبی، ۱۳۷۲، ص ۲۶) که در شماره نخست خود انتقادات شدیدی از استبداد داخلی و استعمار خارجی انجام داد. به دلیل بی‌تجربگی و تندروی نویسندگان سراج که سریعاً و مستقیماً استعمار و استبداد داخلی و دربار را هدف حملات خود قرار دادند این نشریه بلافاصله توقیف و رهبران جریان مشروطه اول دستگیر شدند. (فرهنگ، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۴۶۳) و نخستین حرکت اصلاحی در کشور با شدت عمل حکومت حبیب‌الله‌خان سرکوب گردید؛ اما تعطیلی نشریه سراج و شدت عمل امیر در برخورد با مشروطه‌خواهان و اصلاح‌طلبان کار آنان را متوقف نساخت بلکه آنان به صورت سری و غیرعلنی مرامنامه‌ای برای خود ترتیب دادند و در قالب گروه‌های ده نفری فعالیت‌های خود را ادامه دادند. (حبیبی، ۱۳۷۲، ص ۸۷)

در سال ۱۹۰۹ به دلیل خیانت برخی اعضاء انجمن سری، فعالیت‌های آن لو رفت، هم‌زمان برخی از رهبران جنبش سری با تهیه نامه سرگشاده‌ای پرده از اهداف و منویات اصلاحی خویش برداشتند و پرداختن به اصلاحات اجتماعی، اصلاح نظام سیاسی و برقراری نظام مشروطه را مهم‌ترین اهداف خود اعلام کردند. (فرخ، ۱۳۷۲، ص ۲۵۲)

امیر که از جنبش مشروطه‌خواهی آن‌هم با مشارکت درباریان‌ش به شدت به وحشت افتاده بود فوراً دستور حبس و اعدام رهبران جمعیت سری را صادر کرد. به این ترتیب عمر مشروطه اول به سر آمد و جریان اصلاحات داخلی و آزادی‌های نسبی یکسره قربانی خودخواهی‌های امیر گردید و کم‌کم فضای استبدادی دوره‌ی عبدالرحمن‌خان مجدداً بر کشور حاکم گردید.

(غبار، ۱۳۸۳، ص ۷۱۹)

سراج الاخبار و مشروطیت دوم

با اعدام، زندان و حبس برخی از رهبران مشروطه‌خواه، جریان مشروطه‌خواهی به صورت علنی متوقف شد اما اندیشه‌ی مشروطه‌خواهی و اصلاح نظام سیاسی کشور از بین نرفت. آن عده از مشروطه خواهان و اصلاح طلبان که از دم تیغ امیر در امان مانده بودند حول نشریه سراج-الاجبار جدیدی که توسط محمود طرزی منتشر می‌گردید گرد آمدند و کوشیدند از آن در راه بیداری مردم و ترویج و اشاعه افکار اصلاحی و مشروطه‌خواهی سود ببرند.

نویسندگانی که در سراج الاخبار گرد آمده بودند از طیف‌های متعدد فکری بودند که تنها نقطه اشتراک آن‌ها مبارزه با استعمار و استبداد داخلی بود. از این رو می‌توان گفت که یک جریان و تشکل منسجم و مترقی نبود که طبقات مختلف اجتماعی را جذب آرمان‌ها و اهداف خود سازد و توده‌های مردمی را برای نیل به اهداف بسیج سازد اما اکثر روشنفکران، اصلاح طلبان و نخبگان فکری کشور از آرمان‌های آن حمایت می‌کردند. تلاش‌های همین گروه به ظاهر کوچک در تغییر نظام سیاسی و طرز اداری کشور در سال‌های بعد تاثیر فراوان داشت.

(فرهنگ، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۴۸۴)

مشروطه‌خواهان و اصلاح طلبانی که از دربار در این جمع شرکت داشتند برای آنکه بتوانند به اهداف خود جامه عمل بپوشانند ناچار باید به یکی از کانون‌های قدرت نزدیک می‌شدند. از این رو در میان گزینه‌های متعدد، فرزند دوم حبیب الله، یعنی امان الله که فردی صاحب نظر و ترقی خواه به نظر می‌رسید انتخاب گردید. بدین ترتیب روشنفکران و نخبگان سیاسی مشروطیت دوم حول محور امان الله خان قرار گرفتند و سعی کردند با به قدرت رساندن وی اهداف مشروطه خواهی را در کشور محقق سازند. این اتفاق در سال ۱۹۱۹ میلادی با کشته شدن حبیب الله خان در کله-گوش لغمان به انجام رسید. (غبار، ۱۳۸۳، ص ۷۲۶)

ج- امان الله و تحقق دولت مشروطه

امان الله خان با کمک اصلاح طلبان دربار و دیگر مشروطه خواهان کشور در فوریه ۱۹۱۹ قدرت را در کشور به دست گرفت و حکومت او جایگاه و پایگاهی برای تحقق آرمان مشروطه-خواهان آزادی خواه و اصلاح طلب گردید. وی با استفاده از نظریات اصلاح طلبان و نظریه پردازان مشروطیت دوم، حرکت اصلاحی خویش را بنیان گذاشت و کوشید تا بر خرابه‌ی نظام کهنه،

شالوده‌ی دولت و اداره‌ای مدرن را پی ریزی کند. کسب استقلال کشور، تدوین و تصویب قانون اساسی، تشکیل کابینه و هیئت وزرا، تشکیل لویه جرگه، تفکیک قوای سه گانه، ترویج و توسعه معارف مدرن، تاسیس نشریات دولتی و خصوصی از مهم‌ترین اصلاحات دولت امان‌الله خان برای توسعه نظام سیاسی و مترقی در افغانستان بود.

در دوره او برای نخستین بار افغانستان شاهد به شکوفه نشستن آرزوهای تجددطلبانه، بهبود اوضاع اجتماعی و تلاش‌های نظری و عملی نسلی بود که در راه دگرگونی اوضاع کشور اشتیاق داشتند. وضع قوانین بسیار برای تعیین حدود و ثغور صلاحیت‌ها و روابط مردم با همدیگر و رابطه آن‌ها با دولت، اهتمام به تساهل نژادی و مذهبی، رفع تبعیض، لغو نظام بردگی، پایان دادن به بیگاری، عشق و علاقه به سوادآموزی و توسعه آموزش مدرن، ایجاد نظم و نسق در امور مختلف اجتماعی، تاسیس کارخانجات، توجه به عمران و آبادی، بهداشت عمومی، کاستن یا لغو مقرری ملاهای درباری و سرداران بیکار، اهتمام به حقوق زنان و ده‌ها اصلاح و نوآوری دیگر را می‌توان نام برد که فصل جدیدی را در تاریخ افغانستان رقم زد و امیدهای بسیار در دل مردم به وجود آورد. (حبیبی، ۱۳۷۲، ص ۱۷۴-۱۷۳)

ناگفته نماند که اصلاحات سیاسی اجتماعی امان‌الله خواسته یا ناخواسته با منافع برخی از گروه‌ها و طبقات اجتماعی در تضاد افتاد، اما مانع تراشی‌ها و مخالفت‌های آنان نتوانست سد راه اصلاحات شود. در سال‌های نخستین اصلاحات، امان‌الله از حمایت‌های لازم و مناسب عموم مردم به ویژه پیشگامان اصلاحات و مشروطه‌خواهی برخوردار بود؛ اما بعد از سفر به خارج به ویژه به اروپا، امان‌الله متأثر از مظاهر تمدن غرب و توسعه‌ی کشورهای اروپایی مصمم شد تا افغانستان را در کوتاه‌ترین زمان در جمله کشورهای توسعه‌یافته برساند. از این‌رو برای نیل به این هدف دست به یک سری اصلاحات روبنایی و نمایی مانند تغییر لباس سنتی مردم، تغییر پرچم، آموزش مختلط دختران و پسران، تغییر روز تعطیل هفته، اعلان رفع حجاب، منع تعدد زوجات و غیره را در دستور کار خود قرار داد که به علت تعارض با شرایط فرهنگی و اجتماعی کشور زمینه و سقوط سلطنت خود و نابودی تمام دستاوردهای مشروطه‌خواهان را فراهم آورد. چراکه در جامعه به شدت سنتی افغانستان، بسیاری از این اصلاحات نمایی و روبنایی امان‌الله فراتر از نیاز و درک مردم بود. به همین خاطر نه تنها حمایت مردمی را از دست داد که به دلیل تک‌روی‌ها حتی از حمایت سردمداران اصلاحات و مشروطه‌خواهی هم محروم ماند.

از این‌رو امان‌الله برابر اردوی ضد اصلاحات و ضد مشروطیت که طیفی از شاهزادگان،

درباریان بانفوذ، ملایان و برخی روسای قبایل پشتون بودند و با تحریک و کمک مستقیم و غیر مستقیم انگلیس عمل می‌کردند، تاب مقاومت نیاورد و با حمله نیروهای حبیب‌الله کلکانی کابل را بی‌دفاع ترک کرد. (غبار، ۱۳۸۳، ص ۸۲۵) از دوره‌ی کوتاه مدت حاکمیت حبیب‌الله کلکانی (۱۸۹۰م)، جریان اصلی مخالف مشروطیت که نخبگانی از جامعه پشتون بودند به عنوان یک دوره گذار استفاده کردند تا جامعه را برای قبول حاکمیت مطلقه دو باره پشتون‌ها آماده سازند. نیروهای حبیب‌الله کلکانی و دولت وی متشکل از افرادی بودند که هیچ‌گاه تجربه اداره حتی یک روستا را نداشتند تا چه برسد به اداره یک کشور با پیچیدگی‌های جامعه افغانستان. از این دوره‌ی نه‌ماهه‌ی حکومت وی دوره‌ای از سراسیمگی و آشفتگی امور بود. علاوه بر آن که وی بر تمام دست‌آوردهای دوره‌ی امانی همانند قانون اساسی، رواج مدارس دولتی، موسسات علمی، جراید و نشریات و تحصیل دختران خط بطلان کشید.

نظام سیاسی پس از مشروطه

دوران ۵۰ ساله بعد از اصلاحات و مشروطیت ۱۹۲۹ تا ۱۹۷۹ را به جرئت می‌توان دوران ارتجاع استبداد و اختناق بر کشور قلمداد کرد. باوجودی که تقریباً تمام حکومت‌هایی که در این دوره در صحنه سیاسی افغانستان ظهور کردند از رژیم نادرشاه، ظاهر شاه و محمد داوود تا رژیم‌های ایدئولوژیک چپ و راست به منظور توجیه حقانیت و مشروعیت شان خود را به درجات متفاوت مشروطه‌خواه وانمود می‌کردند و از همان راه و رسم و خط‌ونشان بهره سیاسی می‌بردند، نه تنها به مشروطه و دموکراسی پایبند نبودند بلکه از قانون اساسی و پارلمان که ابزارهای تحدید قدرت و نظام سیاسی در جوامع دموکراتیک است به عنوان ابزارهایی برای اعمال قدرت، استبداد شخصی و تداوم سلطه سیاسی خود بر مردم و سرکوب و به بند کشیدن مخالفان و آزادی‌خواهان و مشروطه طلبان استفاده می‌کردند.

با آن‌که ارتجاع، استبداد و خفقان ویژگی اصلی این دوره‌ی طولانی است ولی تحت فشار شدید افکار و تحولات عمیق سیاسی و اجتماعی دنیا و خصوصاً کشورهای همسایه و یا نرم‌خویی بعضی زمامداران، فرصت‌هایی نیز برای تغییر و تحول در فضای سیاسی و اجتماعی در افغانستان فراهم آمد، اما نیروهای محافظه‌کار و جریان‌های تمامیت‌خواه به‌زودی این فرصت‌ها را دگرگون و با تعبیر مهره نظام مطلقه شدیدتر و استبدادی‌تری را در کشور حکم‌فرما کردند.

د- دوره نادر خان

محمد نادر خان (۱۹۳۳-۱۹۲۹م) در طول چهار سال حکومت خود، افزون بر نشان دادن گونه‌ایی از حکومتگری خشونت‌بار، زیربنای نظامی را هم برجای نهاد که سال‌های متمادی به درازا کشید. نظامی که نشانه‌های آن را تا پایان جمهوری محمد داوود خان می‌توان مشاهده نمود. او در دوره‌ی حکومت کوتاه خود، استبداد، اختناق و تبار گرایی را به کشور برگرداند. در مقابل اصلاحات امانی روش منفی اتخاذ کرد. بسیاری از مشروطه خواهان را به قتل رساند، مدارس دخترانه را به نام دین بست، مطبوعات مستقل را تعطیل کرد و با دادن برخی امتیازات به قبایل مشرقی زمینه‌های شکاف و واگرایی بیشتر بین اقوام مختلف کشور را فراهم کرد. به لحاظ ساختار حکومتی گرچه در خط مشی ده ماده‌ای اعلامی از طرف نادر خان به مجلس شورا و انتخاب و کلا اشاره شده بود، اما مجلس شورای مورد نظر او در عمل صلاحیت نه گفتن به هیچ یک از تصمیم‌های دولت را نداشت و اعضای آن تماماً منصوب از جانب حکومت بودند. (آهنگ، ۱۳۹۹، ص ۲۳۸) نادر خان اما فرصت زیادی نیافت و به ضرب گلوله‌ی مخالفانش از پای درآمد و پسر جوانش ظاهر شاه، در ظاهر و برادرش هاشم خان در واقع جانشین او گردید.

ه- دوره ظاهر شاه

دروغی تقریباً چهل ساله‌ی حکومت ظاهر شاه (۱۹۷۳-۱۹۳۳م) با تحولات مثبت و منفی همراه بود. سیزده سال نخستین این دوره یعنی زمان صدارت اعظمی هاشم خان (۱۹۴۶-۱۹۳۳م) عموی ارشد شاه، همراه با استبداد و اختناق و سرکوبی آزادی خواهان و مشروطه طلبان، تمامیت خواهی قومی و غصب املاک و جایداد مردمان غیرپشتون به نفع پشتون‌ها همراه است. آزادی خواهان بسیاری در این دوره تبعید یا زندان‌های طویل‌المدتی را تحمل کردند. آزادی‌های سیاسی اجتماعی، فعالیت مطبوعات و جریان‌های سیاسی به شدت محدود شدند.

در این دوره اما چند اتفاق و تحول مهم روی داد که می‌توان آن‌ها را به‌نوعی در راستای توسعه نظام سیاسی در افغانستان به شمار آورد. اصلاحات دوره‌ی شاه محمود (۱۹۵۳-۱۹۴۶) دومین صدراعظم ظاهر شاه، از جمله‌ی اولین این رویدادهاست. حاکمیت سیاسی در افغانستان پس از پایان جنگ دوم جهانی و تحت فشار جامعه جهانی و متأثر از تحولات سیاسی اجتماعی در کشورهای همسایه ضرورت برخی تغییرات و اصلاحات اجتماعی را در کشور احساس کرد. زمینه این تغییرات با کنار گذاشتن هاشم خان (۱۹۴۶م) صدراعظم مستبد و تمامیت خواه و روی کار

آمدن شاه محمود برادرش فراهم گردید. شاه محمود پس از تشکیل کابینه هدف خود را استقرار دموکراسی در کشور اعلام کرد و به دنبال آن یک سری تغییرات به وجود آمد که مهم‌ترین آن‌ها برگزاری انتخابات مجلس شورا و شکل‌گیری احزاب سیاسی بود. این تغییرات با استقبال قشر جوان و روشنفکر جامعه که از اختناق طولانی به تنگ آمده بودند مواجه شد. (همان، ص ۲۷۵)

در جریان انتخابات مجلس شورا که در سال ۱۳۴۹ شمسی برگزار گردید حدود سی نماینده آزادی‌خواه و اصلاح طلب به مجلس راه یافتند و تلاش کردند تا مجلس همانند پارلمان یک کشور مشروطه عمل کند و دولت را مورد پرسش قرار داده و وادار به پاسخگویی کند. (صیقل، ۱۳۹۴، ص ۲۴۶) از این دوره به عنوان مشروطیت دوم هم یاد می‌شود.

از دیگر تحولات مهم این دوره تشکیل و فعالیت احزاب سیاسی بود. اهمیت این تحول از این باب است که در تاریخ نظام سیاسی افغانستان این نخستین بار است که حلقه‌های سیاسی اجازه یافتند تا در قالب احزاب وارد فعالیت سیاسی شوند. گرچه در دوره‌ی امان‌الله‌خان چند تشکل سیاسی وجود داشت اما این تشکل‌ها به صورت غیر رسمی و محدود فعال بودند؛ اما اکنون اوضاع جهان و روابط بین‌الملل دگرگون شده بود، از این‌رو ظهور جنبش‌های جدید و تشکل‌های سیاسی حتمی‌الوقوع به نظر می‌رسید. حاکمیت وقت نیز با درک این مهم، ناچار فضای باز سیاسی را برای تبارز فعالیت‌های سیاسی در کشور فراهم آورد که در پی آن برخی از گروه‌های سیاسی و آزادی‌خواه به صورت نسبتاً تشکل یافته ابراز وجود کردند که از مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به احزاب زیر اشاره کرد. ناگفته نماند که حزب به معنای واقعی کلمه را در مورد همه تشکل سیاسی که نام خواهیم برد، غیر از حزب وطن و حزب دموکرات ملی نمی‌توان تطبیق داد و کاربرد این واژه در مورد برخی از تشکل‌های سیاسی این دوره از باب مسامحه است.

مهم‌ترین احزاب سیاسی این دوره

حزب وطن یا جمعیت وطن:

حزب وطن در نبود قانون احزاب، تحت نام جمعیت وطن «در سال ۱۳۳۹ ش/ ۱۹۵۰ تاسیس گردید. مرام‌نامه‌ی این حزب ایجاد یک نظام شاهی مشروطه و پارلمانی، تفکیک قوای سه‌گانه، انتخابات آزاد، احترام به حقوق افراد، آزادی بیان و انکشاف اقتصادی و فرهنگی را در صدر اهداف خود قرار داده بود. «جمعیت وطن» توسط افرادی چون غلام‌محمد غبار، میرمحمد صدیق فرهنگ، غلام‌سرور جویا، عبدالحی عزیز، برات‌علی تاج، فتح‌محمد بهسودی و نورالحق هیرمندی

تأسیس شد. (فرهنگ، خاطرات فرهنگ، ۱۳۹۴، ص ۲۴۶)

صدیق فرهنگ در کتاب «خاطرات» خود آورده است که اعضای مؤسس تلاش کردند تا یک نفر از روحانیون کشور نیز در جمله‌ی مؤسسان شامل باشد و در این مورد با دو نفر از اعضای خانواده‌ی مجددی، میاجان و محمدهاشم جان مفاهمه به عمل آمد. ولی چون ایشان با پافشاری در مورد پرنسپ‌های دموکراسی اسلامی خواستار محدود ساختن صلاحیت‌های قوه‌ی مقننه بودند، مفاهمه به ناکامی انجامید. (همان، ص ۲۳۹) نکته مهم در مورد حزب وطن ترکیب فراشمول آن به لحاظ قومیتی است که در آن تاجیکان، هزاره‌ها و پشتون‌ها حضور داشتند.

حزب وطن در تعدادی از ولایات افغانستان، به‌ویژه در شمال کشور، دفاتری دایر کرده بود، در تابستان سال ۱۳۳۰ بنا بر اساس نامه‌اش، اولین مجمع عمومی خود را دایر کرد که طی آن، پس از یک رأی‌گیری سری، میر غلام محمد غبار، میر محمد صدیق فرهنگ، عبدالحی عزیز، برات‌علی تاج، علی محمد خروش، علی احمد نعیمی، عبدالمعلیم عاطفی و حاجی عبدالحق به عنوان هیئت عامل انتخاب شدند. هیئت عامل از جمله‌ی اعضای خود آقای غبار را به حیث منشی، آقای تاج را به حیث خزانه‌دار و آقای فرهنگ را به حیث مدیر مسؤول «جریده‌ی وطن» انتخاب کرد. (همان، ص ۲۳۸)

حزب دموکرات ملی:

این جریان که گاهی به نام اتحادیه پشتونستان و گاهی به نام کلوپ ملی نیز یاد می‌شد، در سال ۱۳۲۹ ش/ ۱۹۵۰ م بر محور ناسیونالیستی و محافظه‌کاری به وجود آمد و بیشتر شکل حزبی دولتی را داشت. بنیان حزب دموکرات ملی دو سردار برادر، یعنی محمد داوود خان و محمد نعیم خان و یک سرمایه‌دار بزرگ، عبدالمجید خان زابلی بودند. (غبار، ۱۳۸۳، ص ۲۶۱) این تشکل سیاسی نیز همانند حزب وطن در نبود قانون احزاب تحت نام «حزب» عرض اندام کرد، دارای یک مقر و یک اساس‌نامه بود و از جانب آقای زابلی تمویل می‌شد. حزب دموکرات ملی به پشتوانه حمایت از دو شخصیت مقتدر افغانستان، داوود خان و نعیم خان، صریحاً خواستار احراز مقام صدارت که همانا به دست آوردن قدرت سیاسی است، بود. (فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ۱۳۷۴، ص ۷۲۳) می‌توان گفت که یگانه هدف این حزب خاتمه بخشیدن به صدارت شاه محمود خان و احراز آن مقام توسط سردار محمد داوود خان بود. از جمله‌ی روشنفکرانی که با این حزب همکاری کردند، می‌توان از آقایان دکتر عبدالظاهر، یکی از صدراعظم‌های دهه‌ی دموکراسی، دکتر عبدالقیوم (بعدها وزیر داخله در کابینه‌ی دکتر محمدیوسف) و سید شمس‌الدین

مجروح (رییس کمیته‌ی تدوین قانون اساسی ۱۳۴۳ و وزیر عدلیه در کابینه‌ی دکتر محمد یوسف) نام برد.

حزب خلق:

این حزب در سال ۱۹۵۰ به رهبری عبدالرحمان محمودی در کابل تشکیل شد. ارگان نشراتی آن «جریده خلق» بود. رهبران حزب به وسیله این نشریه شدیداً وضع موجود را مورد انتقاد قرار می‌دادند و نارسایی‌های اجتماعی مانند سیستم ناکارآمد اداری، ماموران خودسر و فاسد دولتی، وضع ناگوار توده‌های مردم، عقب‌ماندگی اقتصادی و بی‌سوادی مردم را مورد نقد قرار می‌دادند. (طنین، ۱۳۸۴، ص ۸۵).

حزب سری اتحاد

این حلقه سیاسی به رهبری سید اسماعیل بلخی و چندان از چهره‌های سیاسی، علمی، نظامی و فرهنگی باهدف برچیدن بساط نظام شاهی و ایجاد نظام جمهوری تشکیل شد. اعضای این حزب را افراد فرهنگی، اقتصادی، نظامی و اداری تشکیل می‌دادند که بدون هیچ وابستگی مذهبی، قومی، نژادی در آن عضو شده بودند. این جریان که از مبارزه آرام و مسالمت‌آمیز مایوس شده بود، در سال ۱۳۳۹ شمسی کودتایی را علیه حکومت ترتیب داد که پیش از انجام لو رفت و رهبران آن به شمول علامه بلخی دستگیر، ابتدا به اعدام و بعد با یک درجه تخفیف به حبس ابد محکوم شدند. (هدی، بیتا، ص ۲۸)

در جنبش مشروطیت دوم تشکیلات سیاسی دیگری نیز عرض‌اندام کردند که مهم‌ترین آن‌ها را سازمان‌های «ویش زلمیان»، «خلق» و «وُلُس» تشکیل می‌داد. ولی این سازمان‌ها فقط در چارچوب حلقه‌های دوستانه و فامیلی و در مورد «ویش زلمیان» قومی منحصر و فعالیتشان به نشر یک جریده محدود ماند.

صدارت داود خان

شاه محمود خان که از اراده جدی و پشتکار چندانی برای انجام امور اصلاحی برخوردار نبود و در اداره امور غیر جدی و با مسامحه عمل می‌کرد تحت فشار برخی از جریان‌های محافظه‌کار و تعداد از اعضای خاندان سلطنتی به‌ویژه گروه طرفدار اتحاد پشتونستان که حول سردار داوود خان گرد آمده بودند از قدرت کنار کشید و به‌جای وی سردار داوود خان به مقام صدراعظمی رسید. باروی کار آمدن وی به‌زودی اصلاحات و آزادی نسبی که در کشور ایجاد شده بود محدود گردید و کشور به وضعیت قبلی یعنی دوره استبداد مطلق بازگشت. مطبوعات آزاد و مستقل یکی

پس از دیگری توقیف شدند و سران احزاب مخالف دولت مانند وطن، خلق و برخی احزاب دیگر و بسیاری از آزادی خواهان و اصلاح طلبان دستگیر و زندانی شدند و ادامه فعالیت احزاب و تشکل های سیاسی ممنوع اعلام گردید. (مبارز، ۱۳۷۷، ص ۱۹۸) صدارت ده ساله سردار محمد داود خان استبدادی عریان تر و خشن تر را بر کشور تحمیل کرد و نیروهای آزادیخواه مذهبی و ملی تحت فشار بیشتری قرار گرفتند. نبود آزادی بیان، اجازه انتشار نداشتن جراید آزاد، ممنوعیت تشکیل اجتماعات، تظاهرات و احزاب سیاسی و دیگر محدودیتها در دوره صدارت محمد داود خان در افغانستان، دلالت بر استبداد دولت داشت، در حالی که شرایط جهانی بیش از آن، استمرار استبداد را بر نمی تافت، از این رو محمد داود در ۱۹ اسفند ۱۳۴۰ استعفا کرد.

دهه دموکراسی

ده سال آخر حکومت محمد ظاهر شاه به دهه دموکراسی معروف است. این دهه با استعفای سردار داود در هفدهم اسفند ۱۳۴۱ شروع و با کودتای در ۲۸ سرطان ۱۳۵۲ پایان یافت. در این دوره (۱۳۴۲-۱۳۵۲ ش) تغییرات مهمی در حیات سیاسی و اجتماعی افغانستان صورت گرفت. اولین تغییر مهم در این دوره واگذاری مقام صدارت (نخست وزیری) به فردی خارج از خاندان سلطنتی بود. دکتر محمد یوسف در سیزدهم مارس ۱۹۶۳ کابینه خود را معرفی کرد که عمده ی اعضای آن خارج از خانواده شاهی بودند. تغییر و تعدیل قانون اساسی باهدف وارد نمودن ارزش های دموکراسی در اداره ی دولت و تعدیل در سیاست خارجی از جمله رفع اختلاف با پاکستان اولویت های دولت جدید را تشکیل می دادند. تصویب قانون اساسی، شکل گیری احزاب سیاسی و قانون مطبوعات از دیگر تحولات مهم این دوره اند که در ذیل مورد بررسی قرار می گیرد.

الف - تعدیل و تصویب قانون اساسی:

این قانون در ۲۹ سنبله سال ۱۳۴۳ در یازده فصل و ۱۲۸ ماده در زمان محمد ظاهر شاه به تصویب رسید. کمیته تسوید یا پیش نویس قانون اساسی مأمور بود تا قانون اساسی جدید را مطابق با مقتضیات زمان و بر اساس واقعیات تاریخی و فرهنگی جامعه افغانستان تدوین و به تصویب لویه جرگه برساند. استقلال قضایی، زبان، نقش مذهب در قانون گذاری و قضا، وضع محدودیت بر خانواده سلطنتی، حقوق و آزادی فردی و آزادی عمل سرمایه داران بزرگ از جمله موضوعات جنجالی بود که باعث چنددستگی در کمیته تدوین، کمیته مشورتی و حتی لویه جرگه قانون اساسی شد.

در پایان بررسی مواد قانون اساسی لوی جرگه متن تهیه شده توسط یک کمیسیون مرکب از

اعضای کمیته تسوید و نمایندگان منتخب از جانب مجلس مطالعه و برای رأی‌گیری به مجلس فرستاده و در ۲۹ سنبله ۱۳۴۳ متن جدید توسط ۴۵۴ تن از نمایندگان تصویب شد. ده روز پس از آن در نهم میزان ۱۳۴۳ قانون جدید با توشیح محمد ظاهر شاه در محل تطبیق قرار گرفته و دوره انتقالی آغاز یافت (فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ص ۷۲۷)

درباره ماهیت و سرشت قانون اساسی حقوق آرا و نظریات متفاوتی ابراز شده است که از ابتدایی‌ترین تا بهترین قانون اساسی در کشورهای اسلامی آن را شمرده‌اند. باوجود کاستی‌های مذکور و چنددستگی در تدوین‌گران قانون اساسی به نظر می‌رسد قانون اساسی ۱۹۶۴ در مقایسه با قانون‌های قبلی افغانستان و نسبت به قانون‌های اساسی سایر کشورهای در حال ترقی از جمله همسایگان گام‌های ارزشمندی به سوی دموکراسی برداشته بود؛ زیرا اختیارات شاه را محدود و دست خانواده سلطنتی را از مداخله در امور دولتی کوتاه، مسئولیت فردی و آزادی‌های بنیادی و استقلال قوه مقننه و قضائیه و اصل تفکیک قوا را تضمین و تأمین کرده بود. با توجه به این دلایل می‌توان گفت قانون مذکور گام نخستین و ضروری در راه تحول صلح‌آمیز نظام خودکامگی به نظام مشروطه بود که نیم قرن پیش از آن از جانب روشنفکران کشور عنوان شده و چندین نفر از آزادی‌خواهان در راه نیل به آن جان خود را از دست داده بودند. (همان)

ب - تشکیل احزاب سیاسی

تشکیل احزاب سیاسی در افغانستان در سال‌های قبل از ۱۹۶۵ شمسی ممنوع بود. قانون اساسی ۱۹۶۴ (۱۳۴۳ش) حق تشکیل احزاب سیاسی را پذیرفت و به دنبال آن هر دو مجلس شورا و سنا قانون احزاب سیاسی را که نحوه و مراحل قانونی تشکیل احزاب سیاسی را به تفسیر مشخص می‌ساخت تصویب کردند. ولی ظاهر شاه با استفاده از حق و اختیاری که در توشیح و تنفیذ لوایح قانونی و یا عدم آن داشت تا پایان حکومت خود قانون احزاب سیاسی این کشور را امضا نکرد. (فرهنگ، خاطرات فرهنگ، ص ۳۲۳) یکی از دلایل این امر ترس ظاهر شاه از قشر روحانیان و مولویان بود که معتقد بودند قانون احزاب اجازه فعالیت به کافران (چپی‌ها) را می‌دهد؛ اما در عمل جریان‌های سیاسی بسیاری اعم از چپ، ملی‌گرا و اسلام‌گرا در این در عرصه تحولات سیاسی کشور ظاهر شده و به شدت در تضاد باهم به دنبال نفوذ و گسترش اندیشه‌های خود در جامعه به خصوص قشر تحصیل‌کرده و طبقات متوسط شهری بودند. همین جریان‌ها دو دهه بعد بازیگر تحولات خونین در این کشور شدند.

۱- احزاب چپ‌گرا

الف - حزب دموکراتیک خلق:

این حزب از جمله اولین حرکت های سازمان یافته دوره مشروطیت بود اولین حضور جدی این حزب در رقابت انتخاباتی پارلمانی ۱۳۴۲ بود که سه تن از نمایندگان این حزب به مجلس راه یافتند. کمیته مرکزی حزب عبارت بوده است نورمحمد تره کی، ببرک کارمل، صالح محمدزیری سلطانعلی کشتمند و دستگیر پنجشیری. کمیته مرکزی نورمحمد تره کی را به عنوان منشی کمیته و کارمل را به عنوان معاون منشی تعیین کرد. تشکیل حکومت دموکراتیک ملی و تعقیب راه رشد غیر سرمایه داری از اهداف ظاهری حزب بود که در جریده خلق ارگان نشراتی حزب اعلام شد حزب خلق گذشته از داشتن سه نماینده در پارلمان در تحولات خارج از پارلمان نیز تأثیرگذار بود. (فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ص ۷۳۵) این حزب بانفوذی که در میان محصلان و دانشجویان و جهت دهی افکار آنان داشت از آن ها در جهت تأمین منافع حزبی بهره می گرفت به خصوص در جریان رای اعتماد پارلمان به کابینه دکتر محمدیوسف دانشجویان به تحریک حزب خلق دست به خشونت زدند که در نهایت منجر به استعفای وی از مقام صدارت شد. این حزب در سال های بعد به مهم ترین حزب سیاسی کشور تبدیل شد و در تحولات سیاسی بعد نقش محوری یافت.

ب - حزب دموکراتیک نوین

یکی از جریان های سیاسی حزب دموکراتیک نوین یا سازمان جوانان مترقی بود که دکتر عبدالرحیم محمودی در راس رهبری آن قرار داشت. شعله جاوید نام ارگان نشراتی این حزب بود که از آوریل ۱۹۶۸ تا جولای ۱۹۶۶ به نشر می رسید. بعد از نشر همین جریده بود که نام حزب تحت شعاع نام جدید قرار گرفت (دریچ، ۱۳۷۹، ص ۴۸۴) و اعضای این حزب در بین مردم به نام شعله جاوید شهرت یافتند. برخی از مهم ترین رهبران این حزب عبارت بودند از محمد عثمان، محمد اکرم و محمد صادق یاری از خانواده اعیان هزاره جاغوری و دکتر عبدالرحیم و عبدالله هادی محمودی.

در طول این دهه با این که احزاب چپی از به دست آوردن پایگاه مردمی عاجز ماندند ولی آنها با تبلیغات فراوان توانستند عده زیادی از کارمندان دولتی افسران ارتش پلیس و بسیاری از روشنفکران را در جرگه خود داخل نمایند و روز به روز تعداد اعضای حزب شعله جاوید خلق پرچم و افغان ملت افزایش یافت.

۲- احزاب اسلام گرا

احزاب یا جریان‌های اسلام‌گرا در پاسخ به فعالیت و نفوذ احزاب چپ و انفعال دولت شکل گرفتند. این جریان‌ها ابتدا میان اهل سنت و کمی بعد در شیعیان هم پدید آمدند. مهم‌ترین اسلام‌گرای سنی «جنبش جوانان مسلمان مبارز» نام داشت که از اخوان المسلمین مصر متأثر بود. (حقجو، ۱۳۸۰، ص ۶۲) هسته‌ی اصلی جریان مسلمانان مبارز را دو گروه یا حلقه تشکیل می‌دادند: الف) حلقه‌ی دانشکده‌ی شرعیات که به لحاظ پیشینه‌ی فکری دارای سابقه‌ی بیشتر بود، چرا که افرادی نظیر غلام محمد نیازی و بعداً برهان‌الدین ربانی، عبدالرسول سیاف بسیار پیشتر از حلقه‌ی دیگر با جنبش اخوان المسلمین آشنایی پیدا کرده بود.

ب) دانشجویان دانشکده‌ی مهندسی دانشگاه کابل و دانشجویان پُلی تکنیک: که افرادی مانند گلبدین حکمتیار و مهندس نصرتیار و احمدشاه مسعود از چهره‌های معروف آن بودند. رهبری گروه «جوانان مسلمان» را که در جامعه به اخوان المسلمین معروف شدند عبدالرحیم نیازی عهده‌دار گردید که به همت او این حلقات به هم نزدیک شده جریان واحدی به نام جنبش جوانان مسلمان را به وجود آوردند. (خسروشاهی، ۱۳۷۹، ج ۸، ص ۱۴۱)

میان شیعیان به‌ویژه جوانان تحصیل‌کرده‌ی دانشگاهی شیعی هم در این سال‌ها فعالیت‌های سیاسی راه افتاد که بعدها شکل یک جریان سیاسی را به خود گرفت و یک دهه بعد مادر بسیاری از احزاب شیعی گشت که پس از کودتای کمونیستی هفت ثور ۱۳۵۷ش به وجود آمدند. این جریان عنوان «پاسداران انقلاب اسلامی افغانستان» را به خود گرفت که دارای تشکیلات و انسجام سیاسی بود.

ج - آزادی مطبوعات

در دوران ظاهر شاه و در سال ۱۳۴۳ هـ ش. ریاست مطبوعات به وزارت مطبوعات ارتقاء یافت و در همین سال قانون مطبوعات افغانستان بر اساس قانون اساسی نیز به تصویب مجلس ملی این کشور رسید. (فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۲، ص ۷۵۰)

قانون اساسی ۱۹۶۴ آزادی مطبوعات در کشور و تضمین و در پی آن در ژانویه ۱۹۶۵ قانون مطبوعات به مرحله اجرا گذاشته شد و ریاست مطبوعات به وزارت مطبوعات ارتقاء یافت. از ابتدای سال ۱۹۶۶ حدود ۳۰ نشریه که عمدتاً به صورت هفتگی و به دو زبان دری یا پشتو مطلب می‌نوشتند شروع به انتشار کردند.

از آنجاکه تشکیل احزاب سیاسی در این دوره ممنوع بود، آزادی مطبوعات روزنه‌ای برای فعالیت سیاسی در کشور فراهم آورد و به دنبال آن همه اعضا به شکل علنی و غیرعلنی به نشر

روزنامه و جریده پرداختند و از این رو بسیاری از روزنامه‌هایی که در این دوره منتشر شدند همانم احزابی بودند که در پشت پرده مشغول فعالیت سیاسی بودند، مانند جریده افغان ملت که متعلق به حزب افغان ملت و یا جریده پرچم که ارگان نشراتی جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق بود. گرچه تغییرات این دهه باعث ظهور گروه‌ها، احزاب و سازمان‌های گوناگون سیاسی و اجتماعی شد؛ اما این تغییرات ساختاری سیاسی و اجتماعی از نظر جمعیت‌ها و گروه‌های سیاسی کافی نبود. بالینکه شاه غیر مسئول خوانده شده بود و تمام قدرت به سه قوه‌ی مقننه، اجراییه و قضائیه تفویض گردیده بود، اما باز هم تصمیمات نهایی به شاه بر می‌گشت و قدرت در یک نفر متمرکز بود. برای مثال با این که مقررهی احزاب سیاسی از سوی شورای ملی به کابینه فرستاده شده بود، شاه اما هرگز آن را توشیح نکرد. ارگ کابل هنوز برای تمام کشور تصمیم می‌گرفت. شاه در انتخابات مجلس شورای ملی و سنا دست می‌برد و از اجرای مواد قانون اساسی غیر مستقیم جلوگیری می‌کرد. این دوگانگی سیاسی، باعث عدم ثبات نظام و شدت اعتراضات اجتماعی گردید. بدین اساس، در دهه‌ی دموکراسی، پنج صدر اعظم روی کار آمده و بر کنار شدند. اصلاحات اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی مطابق به قانون اساسی توشیح شده نبود و باعث مخالفت‌ها و ناراضی‌ها در درون و بیرون نظام شد. فساد سیاسی و فقر اقتصادی بالا گرفت و اعتماد اجتماعی کاهش یافت. در نتیجه، توسعه سیاسی در کشور با سکوت روبرو گردید. نظام جمهوری:

سال ۱۹۷۳ نقطه عطفی در تاریخ معاصر افغانستان به حساب می‌آید در هفدهم جولای بساط دیرپای سلطنت در افغانستان بر اثر کودتای آرام محمد داوود برچیده شد. (فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۳، ص ۳)، داود خان در اولین فرمان خود نظام سیاسی افغانستان را به جمهوری تغییر داد و قانون اساسی ۱۹۶۴ را ملغی اعلان کرد و در نتیجه آن پارلمان منحل و فعالیت احزاب سیاسی سازمان‌های صنفی و نشر مطبوعات ممنوع گردید. به نظر بسیاری از صاحب‌نظران و نویسندگان محمد داوود خان پیش از آنکه یک جمهوری‌خواه باشد دیکتاتوری بود که هیچ‌گاه به آزادی‌های سیاسی اجتماعی و همچنین دموکراسی و امثال آن عقیده نداشت. (صیقل، ۱۳۹۴، ص ۳۵۸)

در مجموع گفت که نظام جمهوری جدید به‌جز در بعد اقتصادی در سایر ابعاد سیاسی و فرهنگی نه تنها گامی به جلو بر نداشته بلکه کاملاً سیر قهقرایی داشت. در نظام جمهوری دودخان هیچ‌گاه فرصت مشارکت و تعیین سرنوشت به مردم داده نشد.

به باور برخی از صاحب نظران، خودخواهی و روحیه‌ی سلطه‌جویی داوود خان باعث شد تا خود را از رهگذر سیاست اقتصادی و نه از راه اصلاحات سیاسی ثابت کند و این که او بیشتر به شهرت خویش می‌اندیشید تا این که به اصلاحات و توسعه نظام سیاسی باور و اعتقاد داشته باشد و کوشش میکرد تا این شهرت را از راه تقلای اقتصادی در خلاء توسعه سیاسی دنبال به دست آورد.

فرهنگ معتقد است که در تاریخ معاصر افغانستان دوره پنج‌ساله جمهوری محمد داوود خان از نظر پیشرفت و ترقی کشور یکی از دوره‌های قدیم و مصر به شمار می‌رود اگر تبدیل عنوان شاهی را به جمهوری که از آن می‌توان به تبدیل نظام مشروطه به نظام خودکامگی تعبیر کرد کنار بگذاریم در این دوره هیچ‌گونه دگرگونی مثبتی در ساختار سیاسی کشور جلب توجه نمی‌نماید. در بخش سیاسی حرکت به سوی دموکراسی و مشارکت اقشار بزرگ‌تر مردم در اداره کشور متوقف گردید و حکمرانی از مجرای قانون به حکمرانی دستوری و فرمانی مبدل شد. (فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۳، ص ۶۱) این حقیقت نه تنها در چهار سال اول حکومت دودخان که دوره‌ی حکومت نظامی نامیده می‌شد صحت داشت بلکه بعد از تصویب قانون اساسی سال ۱۹۷۷ و پایان دادن به حکومت نظامی باز هم به قوت خود باقی ماند.

نتیجه‌گیری

گفته شد که مراد از نوسازی سیاسی عقلانی شدن دستگاه حاکمیتی، تخصص‌گرایی و به ضوابط بر روابط، تشکیل و تمایز ارگان‌های حکومتی، تحقیق پارلمانتاریسم و شرکت فعال شهروندان در نظام جدید حکومتی است.

فرایند نوسازی سیاسی یا توسعه سیاسی در افغانستان را می‌توان در سه دوره پیش از مشروطه، مشروطه و پس‌از آن مورد ارزیابی قرار داد. اولین گام‌ها برای تحول و توسعه نظام سیاسی در افغانستان پیش از مشروطه توسط دیوان‌سالاران وابسته به دربار صورت گرفت و به همین جهت بهینه‌سازی آمرانه و نوعی اصلاحات از بالا بود که خاستگاهی بین مردم نداشت. البته با توجه به بافت اجتماعی و شرایط جامعه شاید نوسازی آمرانه و از بالا تنها راه عملی و ممکن برای نیل به اصلاحات در آن برهه بوده است. ایجاد هیئت دولت، نوسازی ارتش، برقراری خدمات پستی، تأسیس نشریه و اصلاح نظام مالیاتی و چند اقدام قانونی دیگر از مهم‌ترین اقداماتی بودند که از آن‌ها می‌توان به عنوان گام‌هایی به پیش در راه توسعه سیاسی یاد کرد که

در این دوره در کشور برداشته شد اما به سرانجامی نرسید؛ زیرا اصولاً و اساساً هدف از این اقدامات به دلیل نبود باور و اعتقاد به آن تغییر و دگرگونی بنیادین نظام سیاسی نبود. این اقدامات اصلاحی بیشتر در راستای حفظ و تقویت نظام سیاسی مطلقه مستقر انجام می‌شد، از همین رو هرگاه اصلاحات با منافع سلطنت و نظام در تعارض قرار می‌گرفت اصلاحات مذکور به راحتی نادیده گرفته شده و کنار گذاشته می‌شد. دلایل دیگری مانند ناکارآمدی نخبگان، سقوط امیرشیرعلیخان و روی کارآمدن حاکم مستبدی همانند عبدالرحمان خان نیز برای ناکامی اصلاحات سیاسی در این دوره می‌توان ذکر کرد.

دور دوم نوسازی سیاسی در افغانستان با فعالیت‌های جنبش مشروطه‌خواهی آغاز و با شکست دولت مشروطه و روی کار آمدن دولت‌های مطلقه به پایان می‌رسد. در سال‌های نخست قرن بیستم و روی کار آمدن امیر حبیب‌الله به‌جای عبدالرحمان خان روزه‌های امید برای تغییرات و اصلاحات سیاسی در کشور به وجود آمد و تلاش‌های نخبگان و روشنفکران و در افغانستان نیز ثمر داد و ساختار قدرت سیاسی و گفتمان سنتی قدرت در این کشور را دچار تحول اساسی کرد. در دوره امیر حبیب‌الله گرچه تلاش‌ها به ثمر ننشست اما در دوره فرزندش امان‌الله که می‌توان دولت او را به‌نوعی دولت مشروطه نامید تحدید قدرت خودکامگی، استقرار حکومت قانون و مشارکت آزاد گروه‌های سیاسی و تفکیک قوا که از مهم‌ترین جنبه‌های اصلاحات سیاسی و خواست مشروطه خواهان بود در آستانه عملی شدن قرار گرفت؛ اما در مقام عمل مشروطه نه تنها نتوانست به یک نظام مردم‌سالار ختم شود بلکه زمینه روی کارآمدن نظام‌های مطلق‌گرا تر از پیش را نیز فراهم آورد. هر چند تمام دولت‌هایی که پس از مشروطه روی کار آمدند به منظور توجیه حقانیت و مشروعیت شان خود را در ظاهر مشروطه‌خواه قلمداد می‌کردند و به این طریق بهره سیاسی می‌بردند اما فاقد روح و جوهره یک نظام مشروطه بودند.

شکست نوسازی سیاسی در دوره مشروطه هم دلایل مختلفی داشت که آن‌ها را می‌توان حول عوامل داخلی و خارجی ارزیابی کرد؛ که در بعد خارجی نقش انگلیسی‌ها و در بعد داخلی دو دستگی مشروطه‌خواهان و تضاد اصلاحات با منافع طبقات حاکم از همه مهم‌تر می‌نماید.

در دوره پس از مشروطه گرچه تحت عوامل بسیاری مانند تغییرات در معادلات سیاسی منطقه‌ای و جهانی، افزایش آگاهی مردم ضرورت اصلاحات سیاسی احساس می‌شد اما در عمل اصلاحات انجام گرفته مانند تدوین قانون اساسی که در آن بر تفکیک قوا، رعایت آزادی‌های فردی، قانون مطبوعات و فعالیت احزاب تاکید شده بود، اما اختیارات گسترده شاه و نفوذ و دخالت

جناح‌هایی از طبقه حاکم در مسائل سیاسی و سرانجام کودتای داود خان نقطه‌ی پایانی بر جریان نوسازی و توسعه سیاسی در کشور گذاشت. کودتای داود خان از جهت توسعه سیاسی نه تنها گامی به پیش نبود بلکه به معنای انهدام تمامی دستاوردهای دموکراتیک بود. در کل بعد از مشروطه به دلیل شکل‌گیری حکومت‌های خودکامه در افغانستان نوسازی و توسعه سیاسی با رکود مواجه شد و دستاوردهای دموکراتیک هم یا از بین رفتند یا کارکردهای خود را از دست دادند.

شایسته است که این بحث در دوره بعد از داود خان هم بررسی گردد تا در مجموع بتوان به یک تصویر کلی از چگونگی نوسازی و توسعه سیاسی در افغانستان معاصر دست یافت و آن را مورد ارزیابی قرار داد.

منابع و مأخذ

۱. اولیویه، روا (۱۳۷۷)، تجربه اسلامی سیاسی، ترجمه محسن شانه چی، تهران، الهدی
۲. آدامک، لودویک، (۱۳۸۴)، تاریخ روابط سیاسی افغانستان در نیمه نخست سده بیستم، ترجمه صاحب فاضل زاده، ج ۲، پاریس، بینا.
۳. آهنگ، محمد آصف، (۱۳۹۹)، تاریخ افغانستان، یادداشت ها و برداشت ها، کابل، نشر واژه.
۴. بیات، عبدالرسول، (۱۳۸۱) فرهنگ واژه ها، قم، موسسه اندیشه و فرهنگ دینی.
۵. پوهنیار، سید مسعود، (۱۳۷۹)، ظهور مشروطیت و قربانیان استبداد در افغانستان، کابل، نشر میوند.
۶. حبیبی، عبدالحی، (۱۳۷۲) جنبش مشروطیت در افغانستان، قم، صحافی احسانی.
۷. حسینی، محمود، تاریخ احمدشاهی، چ تصویری، به کوشش دوستمرد سید مرادوف، مسکو، ۱۹۷۴ م
۸. حقجو، میر آقا، (۱۳۸۰)، افغانستان و مداخلات خارجی، قم، بینا.
۹. خسروشاهی، سیدهادی، (۱۳۷۹)، نهضت های اسلامی، تهران، انتشارات اطلاعات.
۱۰. خوافی، یعقوب علی، (۱۳۷۷)، پادشاهان متأخر افغانستان، پیشاور، بینا.
۱۱. دریح، محمد امین (۱۳۷۹)، افغانستان در قرن بیستم، پیشاور، کتابخانه دانش.
۱۲. رشتیا، سیدقاسم، (۱۳۷۷)، افغانستان در قرن نوزده، پیشاور، مرکز نشراتی میوند.
۱۳. صیقل، امین، (۱۳۹۴)، افغانستان معاصر، کابل انتشارات سعید.
۱۴. طنین، ظاهر (۱۳۸۴)، افغانستان در قرن بیستم، ج دوم، تهران: طیف نگار.
۱۵. عبدالحمید، ابوالحمد، (۱۳۷۶) مبانی سیاست، تهران، نشر توس.
۱۶. غبار، میر محمد غلام، (۱۳۸۳)، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۱ و ۲، تهران، نشر جمهوری.
۱۷. فرخ، مهدی، (۱۳۷۲)، کرسی نشینان کابل، تهران، موسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی.
۱۸. فرهنگ، میر محمد صدیق، (۱۳۹۴)، خاطرات فرهنگ، تهران، انتشارات تپسا.

۱۹. فرهنگ، میرمحمدصدیق، (۱۳۷۴)، افغانستان در پنج قرن اخیر، قم، صحافی احسانی.
۲۰. مبارز، عبدالحمید (۱۳۷۷)، تحلیل وقایع سیاسی افغانستان: ۱۹۱۹-۱۹۶۹م، پیشاور، بینا.
۲۱. موسوی، سید عسکر، (۱۳۷۹)، هزاره‌های افغانستان، تهران، موسسه فرهنگی هنری نقش سیمرغ
۲۲. هاشمی، سیدسعدالدین، (۱۳۷۸) جنبش مشروطه خواهی در افغانستان، کابل، نشر میوند.
۲۳. هدی، میرمحمد حسن (بی‌تا)، گنجینه، تهران.